



نامهٔ انسان‌شناسی

دورهٔ اول، شمارهٔ دوم، پانزدهمستان ۱۳۸۱

صص ۲۰۷-۲۱۲

هوشنگ پورکریم

مردم‌شناس

۱۳۱۱-۱۳۷۳

علی بلوکباشی*

مردم از یادش نرود همیشه این شعر را زمزمه می‌کرد:

« بشکنی ای قلم، ای دست اگر

بیچی از خدمت محرومان سر؟ »

در مقابل، در برابر گردن‌کشان خود کامهٔ حکومتی، قلدران سیاسی و سرمایه‌داران زورمدار، روحیه‌ای پرخاش‌گر و ستیزه‌جو و قامتی پیوسته برافراشته، و زبان و قلمی تیز و شکننده داشت.

سخت پای‌بند خانه و خانواده بود و به نهاد خانواده و قداست و حرمت آن ارج و بهای بسیار فراوان می‌گذاشت. تا هنگامی که ازدواج نکرده بود، همه تلاش او حفظ کانون گرم خانه پدری و حراست از هم‌بستگی و سلامت و شادابی اعضای خانواده بود. وقتی هم که ازدواج کرد، دمی از شعله‌ور نگهداشتن اجاق محبت خانهٔ پدر فارغ ننشست.

حرمت «هستی» انسان را در «ساده» و «پاک» و «سربلند» زیستن می‌نگریست. برای او «منصب» و «مقام» و «ثروت» در هر سطح و مرتبه‌اش بها و اعتباری نداشت. اینها را عارضه‌ای می‌انگاشت که چون بختک گلوگیر است. به

نقش‌پردازی از سلالهٔ مردم‌نگاران پیشگام ایران

«هر رفتار کوچک و بزرگ انسان در حالت عطف و مهریانی چنان لطیف می‌شود که گویا این رفتار از جمله رفتارها در این کرهٔ خاکی نیست» (پورکریم، در نامه‌ای از پاریس)

ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری

هوشنگ پورکریم مردی افتاده و خاکی بود. ساده می‌زیست، ساده می‌پوشید، و ساده سخن می‌گفت و می‌نوشت. خاک پای مردم کوچه و بازار و خدمت‌گزار مردم ایل و روستا بود. همواره به یاد مردم ستم‌دیدهٔ یک لاقبا بود و از فکر آنها غفلت نمی‌ورزید، با خود پیمان بسته بود که تا جان در تن دارد در خدمت مردم تنگ‌دست و مظلوم باشد. برای این که پیمان با

* عضو هیأت علمی و مدیر گروه مردم‌شناسی دایرهٔ

المعارف بزرگ اسلامی

حدود هشت سال با ماه‌نامه هنر و مردم، از انتشارات هنرهای زیبای کشور (وزارت فرهنگ و هنر بعدی) هم‌کاری داشت. نخستین مقاله او با عنوان «نقش و نگارهای ایران» (شماره ۹، تیر ۱۳۴۲) و آخرین مقاله‌اش با نام «دهکده شما» (شماره ۹۸، آذر ۱۳۴۹) در این ماه‌نامه چاپ و منتشر شد. نتیجه پژوهش میدانی او در دهکده الشت مازندران نیز در تک‌نگاشتی در ۱۳۵۰ شمسی انتشار یافت. هم‌چنان در دوره تحصیل در فرانسه و پس از بازگشت به ایران فعالیت‌های پژوهشی و تألیفی خود را دنبال کرد. مقالاتی در زمینه جامعه روستایی و سیاست کشاورزی ایران در ۲ شماره فصل‌نامه مسائل کشاورزی ایران، که سردبیر آن دو شماره نیز بود، نگاشت. رساله‌ای بلند به صورت کتاب زیر عنوان سیاست کشاورزی برای جهان سوم در راه رشد غیر سرمایه‌داری در ۱۳۶۱ شمسی چاپ و منتشر کرد. ۲ مقاله تألیفی و ۳ ترجمه از پژوهش‌های مردم‌شناسان فرانسوی در ایران نیز در ۳ شماره مجله مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ایران از انتشارات مرکز مردم‌شناسی که در سالهای ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ منتشر شد، به چاپ رساند.

او نخستین پژوهش‌گری بود که به مطالعه نقش انگاره‌های عامه بر روی دست بافت‌ها، کاسه و کوزه‌های سفالین و سنگ مزارها پرداخت و رابطه این نقش‌ها را با زندگی و فرهنگ و باورهای مردم و مفاهیم نمادین نقش‌ها را بررسی و تحلیل کرد. همو نخستین مردم‌شناس ایرانی بود که در جامعه ترکمن‌های ایران پژوهش میدانی کرد و حاصل پژوهش‌های خود را در زمینه ساختار اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و نظام‌های خویشاوندی، مذهبی و عقیدتی ترکمن در مجموعه مقالاتی به نگارش در آورد.

آن‌ها به دید حقارت نگاه می‌کرد. حیفش می‌آمد که انسان مروارید دانه‌های روزهای باشکوه عمر را بر سر آن‌ها بگذارد و تباہ کند.

فعالیت‌های علمی - پژوهشی

پورکریم بیش از بیست سال در اداره فرهنگ عامه، که بعداً گسترش یافت و نام مرکز مردم‌شناسی ایران گرفت، به کار پژوهش مشغول بود. او یکی از پایه‌های استوار این نهاد علمی - پژوهشی، و از کارشناسان برجسته و یار و یاور پژوهشگران آن بود.

در مردادماه ۱۳۴۹ برای ادامه تحصیل به فرانسه فرستاده شد. در پاریس اقامت گزید و در دانشگاه سوربن جامعه‌شناسی روستایی تحصیل کرد. در ۱۳۵۴ با درجه فوق لیسانس در رشته «جامعه‌شناسی روستایی» به ایران بازگشت و تحقیق و تألیف را شروع کرد. در دوره تحصیل هر سال به ایران می‌آمد و هم‌کاری علمی و قلمی خود را با مرکز داشت. آثار تألیفی او را، که عمدتاً حاصل پژوهش‌های میدانی در میان مردم روستایی و عشایری ایران در پیش از سفر به فرانسه بود، می‌توان از لحاظ موضوع کلاً به سه دسته: روستاشناسی، ترکمن‌شناسی و شناخت هنرهای عامه، تقسیم کرد.

در پژوهش‌هایش در میان روستائیان و عشایر می‌کوشید تا نحوه زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم را به درستی بشناسد و چگونگی شیوه تولید کالا و مناسبات اقتصادی و اجتماعی میان قشرها و طبقه‌بندی مختلف را در یابد و از عوامل عقب‌ماندگی برخی گروه‌ها و قشرها در جوامع ایران، به خصوص جامعه‌های روستایی، آگاهی پیدا کند. نوشته‌هایش بیشتر بازتاب مجموعه دریافت‌ها و شناخت‌های او در این جامعه‌هاست. در همه آثارش روحیه آزادی و گرایش‌های مردمی و صفات انسان دوستی او و رفا‌جویی برای عامه مردم آشکار است.

پناه و سکنی گرفت. تا اواخر سال ۱۳۶۹ در شهر تیدآهلم، شهری کوچک در جنوب سرزمین سوئد و تقریباً مجاور دانمارک و هلند، زندگی می‌کرد. بعد این شهر را به تشویق همسرش ترک کرد و به یوتوبوری (گوتنبرگ)، بزرگترین شهر سوئد پس از استکهلم، رفت و تا پایان عمر در آنجا به سر می‌برد.

او ناگزیر از ترک سرزمین و مردم و فرهنگی شد که با تمام «هستی» اش به آن عشق می‌ورزید، هیچ‌گاه نمی‌پنداشت که روزی به اجبار به سرزمین و زند مردمی برود که هیچ رشته پیوندی میان او و آن سرزمین و فرهنگ و مردمش وجود نداشت.

پورکریم درباره‌ی وضع زندگی خود و مهاجران ایرانی، مشکلات معیشتی و تحصیلی مهاجران در سرزمین سوئد، گهگاه در نامه‌هایش اشاره‌هایی می‌کرد. در یکی از نامه‌هایش می‌نویسد:

«ایرانیان ساکن سوئد دومین ملیت کشورند. تعدادشان پس از فنلاندی‌ها بیش از دیگر ملت‌هاست. در همین یوتوبوری ۵ تا ۶ هزار ایرانی به سر می‌برند که در انطباق با محیط اجتماعی و اوضاع اقتصادی این‌جا کار و زندگی خودشان را دارند و کم و بیش با محیط مانوس شده‌اند یا می‌شوند».

در همین نامه از بحران‌های اقتصادی در سوئد و کمبود مشاغل و تلاش مهاجران ایرانی در کاربایی و غلبه بر مشکلات اقتصادی زندگی یاد می‌کند و می‌نویسد:

«سال گذشته (۱۹۹۲) بحران اشتغال در سوئد در بقیه کشورهای اروپا و نیز در آمریکا تشدید شد و در سال جدید هم، چنان که پیداست بحران ادامه خواهد یافت. محدودیت مشاغل اصلی در وهله اول برای مهاجران جوینده شغل مشکلاتی ایجاد کرده است. به همین سبب باید

از منابع اصلی و معتبری که مردم‌شناسان خارجی، مانند ویلیام آیرنوز امریکایی و بی‌بی رابعه لوکاشوا، در تحقیقات و تألیفات خود درباره‌ی ترکمن‌های ایران بهره گرفتند، همین مجموعه مقالات پورکریم بود.

پورکریم اندیشه‌ای ساخته و ورزیده و استوار داشت. زیربنای تفکرات او را مجموعه‌ای از بینش‌های باریک اجتماعی و فرهنگی و سیاسی شکل می‌داد. می‌دانست برای چه می‌زید و برای چه قلم می‌زند. یک زندگی مسئولانه و هدف‌دار را دنبال می‌کرد. برای زیستن به آئین و قاعده و نظم اعتقاد داشت. نوشته‌های او نشانه‌هایی از شیوه تفکر و روش تحقیق و تکیه کلام‌های او را می‌نماید. نخستین تک‌نگاری خود را راجع به جامعه روستایی، به نام «فشندک» در سال ۱۳۴۱ به تشویق جلال آل‌احمد نوشت. این تک‌نگاشت در مجموعه «دفترهای مونوگرافی»، از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و زیر نظر جلال آل‌احمد چاپ و منتشر شد.

او مرد کار و مردم علم و تحقیق بود. با کار تحقیق و تألیف انس گرفته بود و از مشغولیت با آن لذت می‌برد. زندگی را با کار و پژوهش می‌آموزد، و با کار کردن و پژوهش به زندگیش معنا و بها می‌بخشید.

مهاجرت به غرب:

پورکریم یکی از هزاران مغز روشن و اندیشمندی بود که به جهت بحران‌های سیاسی سال‌های نخستین انقلاب و فعالیت‌های سیاسی خود، از فضای پرتنش اجتماعی و سیاسی آن زمان به ستوه آمد. سال ۱۳۶۲ بود که ایران را با زن و نک فرزندش لاله ترک کرد. پس از چند سال آوارگی و در به دری و تحمل مشقت زیاد، سرانجام در سال ۱۳۶۸ در کشور سوئد

در نامه‌ای دیگر، پیامد این گونه سستی‌ها و تردیدها را در زندگی اشتراکی زن و شوهرها بروز «عارضه‌های گوناگون، از جمله افزایش حیرت‌آور طلاق در خانواده‌های مهاجر، خلاصه مهاجران ایران» بیان می‌کند. در نامه‌ای دیگر اضطراب و نگرانی خود را از سرنوشت ایرانیانی بیان می‌دارد که تحت تأثیر فرهنگ بیگانه به راه و روش زندگی خاصی در تقابل با فرهنگ و شیوه زندگی ما ایرانیان دل می‌بندند.

سرانجام هم نسیم فرهنگ بیگانه که پورکریم وزش آن را در فضای فرهنگی خانواده‌های ایرانی ویران‌گر می‌انگاشت و از آن بیم و هراس داشت در خانه او نیز می‌وزد. در گوتنبرگ پورکریم و همسرش با هم، لیکن هر یک به تنهایی با آرمان‌ها و علایق ویژه خود زندگی می‌کردند. پورکریم با امید دور نگهداشتن بنای آسیب‌پذیر زندگی زناشویی از لطمات فرهنگ دیگر، دست و پنجه در افکندن با طوفان سهمناک ویران‌گری که بی‌رحمانه بر پیکر خانواده‌اش می‌وزید؛ و همسرش در اندیشه یافتن زندگی‌ی دیگر با صیغه و جلوه‌ای دیگر. سرانجام همه چیز فرو می‌پاشد و این زن و شوهر، که پنداشتی همگام و همسو و خوشبخت بودند، در ۱۳۷۰ از هم جدا می‌شوند.

جدایی همسر، زخمی دردناک و پایدار بر هستی بی‌سراپا مهر و وفای پورکریم گذاشت. فروپاشی خانواده چنان بر او گران آمد و زندگی‌اش را بر هم آشفت که مدتی از گفتن و نوشتن و هر کار و فعلیتی دیگر بازماند.

پس از فروپاشی بنیاد خانواده، این مردم تنومند و شاد و با امید، و بشارت‌دهنده سپیدی‌های بهار شادی، از هم می‌شکند و اندوه و ابهام زندگی او را فرا می‌گیرد و هوای دل‌تنگ پائیز طوفان‌ها در وجودش رخنه می‌کند. او برای عزیزانش چنین می‌نویسد:

خارج از محدوده کارخانه‌ها و مؤسسات تولیدی یا مراکز خدمات دولتی مشاغلی را جست، یا بهتر بگویم ابداع و ایجاد کرد. از این لحاظ مهاجران ایرانی در سوئد تاکنون تدبیر و ابتکار خود را بروز داده‌اند و توانسته‌اند با بحران اشتغال، بهتر از خود سوئدی‌ها، در کشوری که غریبه‌اند مقابله کنند.

در شرح کمک‌های مالی دولت سوئد به مهاجران، و پرداخت هزینه زندگی و تحصیلی به آنان از بودجه عمومی کشور، با ظرافتی صادقانه حریت و بی‌نیازی و استغنا طبع خود را در گرفتن این گونه کمک‌ها بیان می‌کند:

«معمولاً مهاجران تا دو سال و گاه حتی سه چهار سال با مدد معاش زندگی می‌گذرانند، تا وقتی که زبان سوئدی را بیاموزند و کاری در خور موقعیت خود پیدا کنند. امیدوارم که این مدت برای ما به دو سال هم نکشد و بتوانیم هر چه زودتر از حاصل کار خودمان امرار معاش کنیم». (تیداهلم، ۹ شهریورماه ۱۳۹۶)

برای مردمی خود ساخته هم‌چون پورکریم، گذران زندگی با مدد معاش یک دولت خاری شرم‌آور و خفت‌بار بود بنابراین تلاش و امید او این بود که با کار کردن و از راه کسب درآمد از دست‌رنج خود امرار معاش بکند.

نامه‌های پورکریم از سوئد به بستگانش حکایت از زندگی سخت و پررنج روانی ایرانیان مهاجر، بویژه پناهندگان، در آن سرزمین دارد. او به فرو پاشیدن نهاد زناشویی و خانوادگی در میان خانواده‌های ایرانی مهاجر اشاره می‌کند. پورکریم انگیزه پدید آمدن این رفتارهای ویران‌گر را در زندگی ایرانیان تأثیر فرهنگ ویژه جامعه سوئد در میان خانواده‌های ایرانی و نفوذ سستی در «مبانی عقیده و اخلاق» و «تردید در ارزش‌های جوهری انسان» توصیف می‌کند.

یوتوبوری، استکهلم (پایتخت سوئد)، واسلو (پایتخت نروژ) برپا کرد. متن ترجمه فارسی چند کتاب، از جمله تاریخ کردستان را ویراستاری کرد. مقاله‌هایی چند در زمینه مسائل اجتماعی و فرهنگی و روستاشناسی نوشت و در مجله‌های فارسی زبان سوئد چاپ و منتشر کرد. درباره مسئله «مهاجرت»، «خانواده»، «فردوسی و شاهنامه» در مجمع‌های گوناگونی که در دانشگاه یوتوبوری و برخی از انجمن‌های فرهنگی شهر تشکیل می‌شد. سخنرانی کرد و ...

شب و روز می‌نوشت و نقش می‌زد، به این امید که شاید روزی نقش زمانه و سرنوشت حتمی خود را چنان که باید بگرداند، و سایه رذالت بی‌وفایی و جفای روزگار را از آسمانه ذهن و احساس خود بزاید؟ لیکن چنین نگشت و نشد.

با همه امیدها و آرزوهایش به آینده و کار و فعالیت شبانه‌روزی و جنگ و پیکار دلیرانه با معضلات روان‌گناه زندگی خانوادگی، یأس و بدبینی در وجودش خانه کرده بود و هم‌چون خوره از درون او را می‌جوید و می‌پوکاند. در نامه‌ای اندوه‌ناامیدی و تشویق‌های خود را آشکار می‌کند و خاستگاه همه این مصیبت‌ها را از زندگی در غربت و فرهنگ غریب می‌داند:

«با همه اینها بعید می‌دانم که سرگشتگی‌ها و بی‌قراری‌ها چاره شود. تا وقتی در غربت هستیم، عوارض غریبی را هم باید تحمل کنیم. این قبیل تدبیرها حد اکثر این که در حد یک تسکین بخش تأثیر می‌گذارد و گرنه چاره اساسی کار در چاره مهاجرتی است.»

پایان این مهاجرتی و دردهای غربت و رهایی از تضادها را بازگشت به سرزمین آرمان‌هایش ایران می‌داند. آرزو می‌کند که روزی هم‌چون «اسرا»ی ایرانی که از سرزمین عراق بازگستند،

«این جا در بیرامون خود چیزی نمی‌یابیم که بتواند با خاطره شماها و خاستگاه‌ها و با خاطره‌های میهنم برابری کند، یا شاید از بار سنگین مهاجرتی‌ام بکاهد. تنها لاله است که با طربناکی کودکانه‌اش شادبی‌ام می‌بخشد. وقتی با او مشغول و همبازی‌ام لطف کم دوام زندگی‌ام را می‌فهمم. در این حال هم مراقبم که مبادا آرزوهای بلند آوازه‌پهروانم. دیگر، در پی نامردی‌های چند سویه، تا حدی دیرباور و به زمانه بدگمان شده‌ام، می‌دانم که شادابی و بشارت هر بهار به دلنگی‌های یک خزان طوفانی می‌انجامد! به باورم، در ورای چهره آرام اغواگر حیات، روحی عنناجو و خشمگین در تلاطم است تا بردباری و آزادگی را در هم بیچد و صبر و قرار را از میانه بردارد. با این حال، شادی‌های کوچک و گذرنده را، هر جا که دست دهد، از زمانه می‌ریایم و با هریک هم‌چون غنیمتی بزرگ دل خوش می‌شوم.»

زندگی پورکریم، در فاصله میان جدایی از همسر و مرگش (از ۱۳۷۰ تا سوم مرداد ۱۳۷۳) با نقاشی کردن، خواندن و نوشتن، و تدریس گذشت. فضای تهی زندگی او، و هوای تاریک و غم‌افزای خانه‌اش با دیدار دخترش، تنها عشقی که برایش باقی مانده بود، گشت و گذار و هم‌صحبتی با او پر و تنفس‌پذیر و قابل تداوم شده بود.

در این سه سال و اندی از پایان زندگی، سر مشغولی‌های فراوانی برای خود فراهم کرده بود. آموزش ایرانیان، به خصوص جوانان، همت گمارده بود و کلاس‌های درس‌شان را با وجود و حضور خود معنا می‌بخشید. «تاریخ عمومی ایران»، «جامعه‌شناسی خانواده»، «جامعه‌شناسی کار» و «هنر و نقاشی در ایران» از جمله عناوین درس‌های او بود. چند نمایشگاه از تابلوهای نقاشی خود در شهرهای

یاران بفروختندش و اغیار خریدند
آوخ ز فروشنده، دریغا ز خریدارا

آن‌ها نیز به وطن بازگردند، تا شاید دوباره صبح
صداقت و وفا و بهجت در آسمان تیره‌زندگیش
بدمد. می‌کوشد تا با هر حيله و تدبیر ریشه
دلسردی و ناامیدی را که در وجودش شاخه
دوانده از خود دور کند و خود را به آینده‌ای
فرا خواهد رسید و در آن آرام خواهد گرفت
دل خوش سازد.

پایان زندگی:

سرانجام این زاده رشید بندر انزلی و فرزند شیر
پاک خورده دریا، در آن سوی آب‌ها به آغوش
«مادر مثلی» اش دریا شتافت و در میان امواج آن
آرام گرفت. و به این گونه طوفان زندگی، سال
پیش (سوم مرداد ۱۳۷۳ شمسی) تک سوار
نحیف قامت قایق آرزوهای فردا به کام مرگ
کشید.

داستانی که در زندگی کوتاهش در سرزمین
غرب یافته بود، پیکر او را چنان که شایسته این
مرد هنرمند و محقق فرهیخته و وارسته انسان
دوست بود، با شکوهی تمام تا مزارش در
بوستان پر از گل و لاله‌ای چون بهشت تشییع
کردند و در غبت غرب زیر باران رحمت الهی
به خاکش سپردند. یاد بودش را هم جمعی از
نویسندگان و اندیشمندان و هنرمندان و دوستان
ایرانی و خارجی در مجلسی در شهر یوتوبوری
(گوتنبرگ) گرامی داشتند.

دریغ که در ایران تنها با یک مجلس پرسه آن
هم از سوی خانواده‌اش در مسجد صفیعلی‌شاه،
او را یاد کردند و به سکوت از او گذاشتند. جا
داشت یاران و هم‌کاران قدیم او در مرکز
مردم‌شناسی سابق ایران و گردانندگان
پژوهشکده مردم‌شناسی در سازمان میراث
فرهنگی کنونی یاد خدمات پژوهش او را در
زمینه مردم‌شناسی ایران گرامی می‌داشتند و
مجلس بزرگداشت او را در فضایی که به آن
عشق می‌ورزید برپا می‌کردند.